

بررسی نقاط اتصال و اشتراک داستان‌های سوره کهف

ابراهیم ابراهیمی^۱

مجید زیدی جودی^۲

چکیده

یکی از بهترین شیوه‌های جای‌گیری مطالب تعلیمی و انتزاعی در ذهن مخاطب، استفاده از نمودها و تجارب حسی است. در این شیوه ساختارهای فرعی و ملموس، در ارتباطی معنادار مکمل و تأیید کننده مفاهیم تعلیمی و تجربیدی مورد نظر هستند. بدین صورت که ساختارهای معنایی کوچک‌تر، بر اثر یک پیوستگی معنایی و جای‌گیری بر یک محور هم‌نشینی در کنار یکدیگر، ساختاری بزرگ‌تر را پایه‌ریزی می‌کنند. داستان‌های فرعی را که در بعضی سوره‌های قرآن، در کنار یک داستان اصلی ظهور یافته‌اند، می‌توان بر اساس همین شیوه، تحلیل و بررسی کرد. یکی از این سوره‌ها، سوره کهف است که در آن چهار داستان «اصحاب کهف، صاحب دو باغ، موسی (ع) و خضر، و ذوالقرنین» در کنار هم قرار گرفته‌اند. این داستان‌ها مستقل از هم بوده و مربوط به امت‌ها و اقوام مختلفی هستند که در فاصله زمانی بسیار دوری از هم زیسته‌اند. در همین راستا این نوشتار بر آن است تا دلایل و اسباب ادبی تجمع این چهار قصه در سوره واحد را بررسی و حلقه‌های اتصال و پیوند آنها را به تصویر بکشد. آنچه در نهایت حاصل شد این است که شماری اشتراکات در مباحث داستانی وجود دارد که باعث درهم تنیدگی و پیوند داستان‌های چهارگانه شده است. مانند اینکه بین مکان داستان‌های چهارگانه، ارتباط تسلسلی و صعودی وجود دارد و زمان نیز در سه داستان فرعی به تناسب همسویی با داستان محوری (اصحاب کهف) مدخلیت دارد. همچنین بیش از ده ارتباط محتوایی بین داستان‌ها بیان شده که از جمله آنها اشتغال قصص چهارگانه بر امری منکر، رکود و انتشار، فتنه، پوشش و حفاظ می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: قرآن، سوره همزه، هلیدی، زبان شناسی نقش گرا، فرانش متن.

*تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۴/۳۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۸/۲۱

dr.e.e978@gmail.com

۱- دانشیار الهیات و علوم قرآن و حدیث / دانشگاه اراک.

majidjody@gmail.com

۲- نویسنده مسئول دانشجوی دکتری دانشگاه اراک.

مقدمه

گاه در یک سوره از قرآن، می‌توان چندین داستان را در کنار یکدیگر مشاهده کرد. در این سوره، یک داستان، داستان مرکزی و محوری به شمار می‌آید و دیگر داستان‌ها به مثابه داستان‌های فرعی. ساختار معنایی هر کدام از این داستان‌های فرعی، بی‌ارتباط با ساختار مرکزی نیستند، بلکه تکمیل‌کننده و سازنده ساختاری بزرگتر هستند. در این داستان‌ها، در ابتدا می‌بایست با مدّ نظر داشتن عناصر و اجزای سازنده کلام در داستان مرکزی، به بررسی و تحلیل سازه‌های داستان‌های فرعی پرداخت و پس از درک موقعیت و فضای داستان‌های فرعی و عناصر دیگری چون (صحنه‌پردازی، زمان، مکان، شخصیت‌پردازی و...) برای کشف پیوستگی معنایی و پیوندی که با داستان اصلی دارند، تلاش شود. می‌توان گفت که داستان‌های فرعی در جهت ملموس کردن و محسوس کردن بیشتر مطالبی از داستان‌های اصلی، ظهور یافته‌اند و با پذیرفته شدن و درک سریعتر آنها، مطلب مورد تاکید حکایت مرکزی نیز در ذهن مخاطب جای‌گیر خواهد شد. به این ترتیب یک پیوستگی معنایی پنهان، مابین داستان اصلی و داستان‌های فرعی یافت می‌شود که در نهایت با در کنار هم گذاشتن زنجیروار این ساختارهای معنایی کوچک، یک ساختار معنایی مرکزی و بزرگتر حاصل می‌شود. این شیوه غیر مستقیم در بیان مفاهیم و مطالب تعلیمی، از بهترین شیوه‌های موثر بر ذهن مخاطب است که در اثر شناخت تجاربی حسی و ملموس، حکایت اصلی و مفاهیم آن، برای مخاطب محتمل‌تر و پذیرفتنی‌تر خواهد بود. در این میان، سوره کهف از جمله سوره‌های می‌باشد که در ضمن آن چهار داستان مستقل و به ظاهر متفاوت آورده شده است بطوریکه از ۱۱۰ آیه این سوره ۷۱ آیه از آن را قصص در بر گرفته است. این چهار داستان عبارتند از: داستان اصحاب کهف آیات (۲۷-۹) داستان صاحب دو باغ آیات (۴۴-۳۲) داستان موسی و خضر آیات (۸۲-۶۰) و داستان ذوالقرنین آیات (۹۸-۸۳) حال در این جستار تلاش می‌شود به این پرسش‌ها جواب داده شود که چرا این چهار داستان که مربوط به امت‌ها و اقوام مختلفی هستند که در فاصله زمانی بسیار دوری از هم زیسته‌اند در یک سوره و در کنار هم آمده‌اند؟ آیا این داستان‌ها مقصد و موضوع متفاوتی دارند یا دارای جنبه‌های مشترکی هستند که باعث پیوند آنها به همدیگر می‌شود؟ حلقه‌های اتصال آنها در چیست؟ از آنجائی که این چهار داستان تنها در این سوره آمده و در سوره‌های دیگری از قرآن نیامده‌اند خواننده را به تفکر وامی‌دارد که احتمالاً به دلیل و حکمتی، تنها در این سوره و در کنار همدیگر آمده‌اند. شیوه کار بدین شکل است که عناصر داستانی را در هر چهار داستان

بررسی کرده و به دنبال پاسخ این سوال خواهیم بود که آیا عناصر داستانی، داستان‌های چهارگانه با هم تفاوت دارند یا نقاط اشتراک با هم دارند؟ همچنین تلاش می‌شود ارتباط بین ابتدای سوره با انتهای آن و نیز ارتباط آیات قصصی با آیات غیر قصصی تبیین شود. دیگر آن که ساختارهای شکلی و معنایی که بین داستان‌های چهارگانه وجود دارد واکاوی خواهد شد تا در نهایت مشخص شود چه مواردی باعث پیوند و اتصال این چهار داستان شده و سبب شده این سوره بافت واحدی مانند یک کل منسجم به نظر برسد.

پیشینه

درباره داستان‌های سوره کهف پژوهش‌های متعددی صورت گرفته است، برخی داستان‌های سوره را از نظر روانشناختی و تربیتی مورد بررسی قرار داده‌اند. مانند: «تاثیر داستان‌های قرآن بر سلامت روان (مطالعه موردی داستان‌های سوره کهف)» (مسبوق، ۱۳۹۵)؛ «اصول و روش‌های تربیت اسلامی با تأکید بر سوره کهف» (پورکریمی، ۱۳۹۲)؛ برخی دیگر عناصر این داستان‌ها را تحلیل کرده‌اند. مانند: «تحلیل عناصر داستان موسی و عبد در سوره کهف» (نظری، ۱۳۸۶) و برخی نیز ساختار داستان‌های سوره کهف را مورد بررسی قرار داده‌اند. مانند: «عناصر روایی داستان اصحاب کهف» (حاج بابایی، ۱۳۹۳)، «رویکرد ساختارشناسانه به سوره کهف» (ذاکری، ۱۳۹۵)، از پایان‌نامه‌هایی نیز که در باره داستان‌های سوره کهف نوشته شده به سه مورد می‌توان اشاره کرد: «بررسی ساختار عنصر زمان در داستان‌های کهف بر اساس نظریه ژرار ژنت» پایان‌نامه کارشناسی ارشد (حاج حبیب‌زاده، ۱۳۹۶)؛ «بررسی تطبیقی دو داستان خضر و ذوالقرنین» پایان‌نامه کارشناسی ارشد (پاشائی، ۱۳۹۵)، و «بررسی ساخت روایت تصویری قصه‌های قرآن مجید با تأکید بر قصه سوره کهف» پایان‌نامه دکترای تخصصی (غلامرضا، ۱۳۸۹). لیکن تا جایی که نگارندگان این سطور جستجو نموده‌اند، پژوهشی در رابطه با داستان‌های چهارگانه سوره کهف از منظر تناسب معنایی و نقاط اتصال و اشتراک آنها صورت نگرفته است.

۱- آغاز داستان

یکی از تکنیک‌های روایی مؤثر در قدرت نفوذ و تاثیرگذاری یک داستان، چگونگی آغاز آن است. در آغاز داستان می‌توان خواننده را از ابتدا با داستان همراه کرد و به تداوم خواندن داستان مشتاق ساخت. برعکس این مطلب نیز صادق است. یعنی آغاز نامتناسب سبب کاهش اشتیاق در خواننده می‌-

شود و در نهایت انکار وی را در پی خواهد داشت. ازین رو یکی از وظایف مهم آغاز داستان، وظیفه ارتباطی آن است. گوینده داستان با زمینه‌چینی‌های خود (که نقش روشن‌گری دارند) خواننده را آماده‌ی حادثی می‌کند که قرار است در داستان اتفاق بیفتد. یکی از این تکنیک‌ها برائت استهلال است که از صنایع لفظی محسوب می‌شود. به موجب این تکنیک در ابتدای نوشته پیش از پرداختن به موضوع اصلی به اجمال به عباراتی اشاره می‌کنند که آن عبارات دلالت بر مسائل و مباحث آن موضوع می‌کند (جرجانی، ۱۳۷۷: ۲۸). برای براءت استدلال دو گونه کاربرد بیان کرده‌اند: یکی این که نویسنده به توصیف کلی مطلبی یا واقعه‌ای می‌پردازد و به گونه‌ای خواننده را در جریان کل مطلب یا کتاب قرار می‌دهد. گونه دیگر آن است که مؤلف در مقدمه کتاب یا مقاله یا حتی شعر خود به کلماتی اشاره می‌کند که به طور رمزگونه، به محتوای اصلی مدرک اشاره داشته باشد (نورمند، ۱۳۸۹: ۴۵). در ادامه از کارکرد براءت استهلال سخن خواهد آمد که به نحوی در انسجام سوره نقش دارد و ابتدای سوره را با داستان‌های چهارگانه پیوند می‌دهد. در آغاز سوره مطالب و نکاتی آمده که به خواننده می‌فهماند در سوره چه مباحثی خواهد آمد و راجع به چه مطالبی بحث خواهد شد. برخی از این مطالب آغازین به همه داستان‌های چهارگانه ربط دارد و برخی با دو یا سه تا از داستان‌ها، که در هر صورت پیوندی از آغاز با میانه برقرار شده است. در اولین کلمات سوره سخن از حمد و ستایش خداوند آمده است: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ عَبْدِهِ الْكِتَابَ؛ سپاس خداوندی را که بر بنده خود این کتاب را نازل کرد» (کهف/۱). این مطلب براءت استهلالی است بر براهین، دلایل حاکی از وحدانیت، علم و قدرت که در ادامه بحث خواهد شد.

در همان آیه اول: از استحکام قرآن و عدم وجود سستی یا نقصی در آن سخن رفته است. آنجا که فرموده «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَ لَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا * قَيِّمًا» (کهف/۲-۱). در این آیه بین (الاعوجاج) و (التقویم) تضاد یا تقابل برقرار است. با نگاهی به داستان‌های چهارگانه می‌توان تقابل بالا را در همه داستان‌ها مشاهده کرد. در داستان اصحاب کهف کجی و ناراستی اجتماع در تقابل با درستکاری جوانان کهف مطرح است. در داستان دوم کج‌باوری صاحب دو باغ مقابل راست‌باوری مصاحب او قرار گرفته است. در داستان موسی و خضر پادشاه غارت‌کننده کشتی‌ها و نیز غلامی که نزدیک بود والدینش را به کفر و طغیان بکشاند و همچنین اهل قریه‌ای که در دادن طعام به موسی و خضر دریغ می‌ورزیدند، همگی در عوج و کجی به سر می‌بردند ولی خضر آن عبد صالح این کجروی‌ها را

اصلاح کرد. در داستان چهارم نیز ذوالقرنین در حین مسافرتش از شرق به غرب با یکسری اقوام منحرف مواجه شد که آنان را هدایت کرد. بنابراین تقابل کجی و استواری به عنوان یک موضوع مشترک در همگی داستان‌ها وجود دارد که باعث پیوند و انسجام داستان‌ها شده و یا مانند رشته‌ای اتصالی، داستان‌های چهارگانه را به آیه ابتدایی متصل می‌کند.

مطلب دیگر آن که در طلیعه سوره، از بشارت سخن به میان آمده است: «يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ؛ مؤمنان را که کارهای شایسته می‌کنند، بشارت دهد» (کهف/۲) که می‌تواند اشاره به گروه‌های موحدی باشد که خداوند از آنان حمایت خواهد کرد (اشاره به جوانان کهف و همچنین امتی که از ذوالقرنین طلب کردند) و هم از انداز سخن گفته شده «لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّن لَّدُنْهُ» (کهف/۲) که می‌تواند مشتمل بر سرزنش مخالفان و معاندانی باشد که برای خداوند فرزند یا شریک قرار داده و به کتاب و رسولان طعن خواهند زد. (اشاره به قوم جوانان کهف، باغدار ثروتمند، قریه‌ای که موسی و خضر از آنان طلب کردند، یاجوج و ماجوج). مطلب دیگر آن که در ابتدای سوره سخن از «مَا كُنْتُمْ فِيهِ أَبْدًا» (کهف/۳) آمده که می‌تواند اشاره به توقف و مکث‌های طولانی در مکانی باشد و شنوندگان را برای دریافت اطلاعات بیشتری راجع به توقف طولانی در برخی اماکن آماده می‌سازد. (جوانان کهف، یاجوج و ماجوج) همچنین در ابتدای سوره سخن از بعث، رستاخیز و برانگیختگی کرده «أَنْ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا» (کهف/۲) که به این طریق با براءت استهلال به موضوع اصلی (که شک و تردید در مورد رستاخیز است)، اشاره کرده است. از دیگر مباحث مورد اشاره در آیات آغازین سوره عدم دانش و آگاهی افراد است به برخی از مسائل «مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ» (کهف/۵) که خواننده را ترغیب می‌کند به اینکه در آیات بعدی مطالبی خواهند آمد که افراد بر آن آگاهی ندارند. (اشاره به داستان موسی و خضر)

یکی از موضوعات محوری این سوره که در آیات ابتدایی به آن اشاره شده مفهوم «زینت و زیور حیات» است. «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِيُنْبَلَوْهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»* و «إِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا» (کهف/۸-۷) خداوند برای اینکه این مفهوم را به خوبی برای افراد ترسیم کند به صورت عملی و به شکل‌های مختلف و در قالب چهار داستان متفاوت این موضوع را بیان کرده است. چرا که بیان به شکل داستان، اثربخشی و تاثیر بیشتری بر مخاطب دارد. در داستان اول مفهوم زینت به خوبی نمودار است؛ آنجا که جوانان کهف رفاه موجود در شهر را رها کردند و به غاری پناه بردند که از

زیورها و زینت‌های حیات به کلی عاری بود. در داستان دوم صاحب دو باغ شیفته و فریفته مال و فرزنداناش (که گونه‌ای از زیور دنیوی به شمار می‌آمدند) بود. در داستان سوم خضر آن عبد صالح با همه دانش خدادادی خود، هرگز از آن برای شهرت و کسب جایگاه اجتماعی (که نوعی از زینت حیات است) بهره نگرفت؛ بلکه با آن علم لدنی همچنان گمنام زندگی کرد. در داستان چهارم نیز ذوالقرنین با وجود گستردگی و وسعت قلمرو حکومتش به شرق و غرب عالم هرگز به آن شیفته نشد و آنها او را لحظه‌ای از عدالت میان افراد و جهاد در راه خدا باز نداشتند.

در براعت هر یک از داستان‌ها نیز استهلالی نیکو آمده؛ به طوری که ابتدای داستان را مانند حلقه زنجیری به میانه و انتهای داستان وصل کرده و باعث انسجام متن شده است. در ابتدای داستان اول (جوانان کهف) ماجرا به طور گذرا و فشرده آمده «إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا»* فَرَضْنَا عَلَيَّ أَذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا (کهف/۱۱-۱۰) سپس تفصیل آن بیان شده است که صورت مختصری از داستان را در مخیله خواننده قرار می‌دهد و در او رغبت و انگیزه برای آگاهی از سایر جوانب را به وجود می‌آورد. قبل از شروع داستان دوم نیز تمهیدی آورده شده و زمینه برای داستان دوم با درون‌مایه دنیاخواهی و فخرفروشی، فراهم شده است. آنجا که آمده «وَلَا تَعُدُّ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تَرْيَدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تَطْعَمَ مَنْ أَعْقَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا» (کهف/۲۸) در این آیه پیامبر(ص) از رویگردانی مومنان فقیر و توجه به کافران غنی بر حذر داشته شده و آن‌طور که از ظاهر آیه نیز پیداست علت این تحذیر پیامبر، عدم دنباله‌روی از کافران و زیورهای دنیوی است و با این مقدمه‌چینی زمینه برای شنیدن داستان دوم آماده شده است. در داستان سوم (موسی و عبد صالح) نیز آماده سازی و تمهید نیکویی خودنمایی می‌کند آنجا که به دو مطلب شتابزدگی(عجله) و بازخواست اشاره شده است. «وَرَبُّكَ الْعَاقِبُونَ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ» (کهف/۵۸) «وَتِلْكَ الْقَرْيُ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا» (کهف/۵۹) گویا با اشاره به این دو نکته بیان شده که به زودی در داستان بعدی سخن از فردی خواهد رفت که شتاب‌زده عمل کرده است. آیه اول با عنایت به فعل لَعَجَّلَ اشاره به شتاب موسی(ع) دارد و در آیه دوم عبارت «الْقَرْيُ أَهْلَكْنَاهُمْ» اشاره به قریه‌ای دارد که اهلش ستمگر و ظالم هستند (قریه‌ای که موسی و خضر از اهلش طلب طعام کردند). راجع به مقدمه داستان چهارم (ذوالقرنین) نکته‌ای که حائز اهمیت است آن که بین این داستان با داستان قبلی فاصله‌ای نیفتاده است و در واقع آیات واپسین آن

داستان مقدمه‌ای برای داستان ذوالقرنین است، چرا که هر دو در سفر و مسافرت برای هدفی والا هستند. موسی (ع) برای طلب علم و دانش سفر کرد و ذوالقرنین نیز برای بسط و گسترش پادشاهی و فرمانروایی‌اش. بنابراین براعت استهلال‌هایی که در اول سوره و در ابتدای هر یک از داستان‌ها آورده شده است، علاوه بر انسجام درونی داستان‌ها، باعث پیوند بیشتر داستان‌های چهارگانه نیز شده است.

۲- صحنه‌پردازی

صحنه‌پردازی، بیانگر مکان و زمانی است که عمل داستانی در آن به وقوع می‌پیوندد. نقش این عنصر، به تصویر کشیدن زمان و مکانی است که باعث آشنایی خواننده با شخصیت‌های داستانی، حوادث و کنش‌هایی است که خواننده نسبت به آنها، شناخت و آگاهی کسب می‌کند (میرصادقی، ۱۳۸۲: ۴۵۰). این عنصر دربردارنده محیطی است که حوادث و کنش‌های داستانی در آن اتفاق می‌افتند و محملی است که شباهت و تفاوت آن با دیگر آثار، می‌تواند سبب شباهت دو حکایت یا تمایز آن دو را در پی داشته باشد. در ادامه به دو عنصر اصلی صحنه‌پردازی، یعنی زمان و مکان اشاره شده است.

۲-۱- مکان در داستان‌های چهارگانه

در هر یک از داستان‌های چهارگانه سخن از مکانی رفته است که وقتی با دقت به آن‌ها نظر شود، نوعی رابطه و پیوند بین آنها برقرار است. بدین شکل که مکان‌ها طبق یک روند صعودی مطرح شده‌اند و از مکانی محدود و کوچک به مکانی وسیع و فراخ رسیده‌اند. این تصاعد و تطوّر در مکان حکایت‌گر آن است که ترتیب بین چهار داستان بی‌هدف نبوده است. بلکه این مکان‌ها شبیه حلقه‌های پیچ در پیچی بوده‌اند که با مکان تنگ و محدود شروع و به ترتیب رو به گسترش داشته‌اند. مکان مطرح شده در داستان اول کهف است «إِذْ أَوْى الْفِئْتِيَةُ إِلَى الْكَهْفِ» (کهف/۱۰) که حلقه‌ای کوچک به حساب می‌آید که خداوند در آن مکان بندگان را از فتنه‌ای که باعث سستی در دینشان می‌شد، حفظ کرد. حلقه بعدی دو باغ هستند «وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِحَدِيثِهِمَا جَنَّتَيْنِ» (کهف/۳۲) که خداوند در آن به باغدار مغرور و فریفته به مال و فرزندانش درس عملی داد. در داستان سوم مکان از دو داستان قبلی وسیع‌تر می‌شود. در این داستان سه مکان مطرح شده است «لَا أُبْرَحُ حَتَّىٰ أَتْلُعَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ» (کهف/۶۰) «وَ اتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ» (کهف/۶۳) «فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ» (کهف/۷۷) که ریسمان واحدی آن‌ها را به یکدیگر پیوند داده و آن حرکت موسی (ع) با خضر بود که خداوند در

این مکان‌ها به موسی(ع) درسی از حکمت الهی داد. مکان یادشده در داستان چهارم همانطور که از حرکت ذوالقرنین مشخص است تقریباً کل کره زمین است «حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ» (کهف/۸۶) «حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ» (کهف/۹۰) که بر مشرق خورشید و مغرب آن آگاه شد و شهرهای مابین دو سد را درنوردید. بنابراین چینش مکان‌ها به نحو زیر آمده است:

کهف (غار) ← مزرعه(باغ) ← قریه (روستا) ← کره زمین

این تصاعد مکانی از فضایی کوچک به فضایی بزرگ در پیوندی محکم می‌باشد که دلیلی بر پیوستگی داستان‌های چهارگانه و تسلسل و ترتیبشان بر این هیئت می‌باشد؛ زیرا اگر اقدام به جایگزینی یکی از داستان‌ها به جای دیگری شود این نظام کاملاً فرو می‌ریزد. پس مکان از تنگ و محدود شروع سپس کم‌کم اتساع و گسترش می‌یابد و از همین جا متناسب با گسترده شدن مکان‌ها، صورت‌ها و اشکال حرکت نیز برای شخصیت‌ها در قصه‌ها زیاد شده، به گونه‌ای که اصحاب کهف بخاطر دینشان فرار کردند و موسی در راه علم تلاش می‌کند به عبد صالح برسد اگر چه برهه زمانی نیز طول بکشد و ذوالقرنین نیز سرتاسر زمین را درنوردید. پس تسلسل مکان‌ها، روانه شدن و توسع را به ما نشان می‌دهند.

مطلب دیگری که با دقت در عنصر مکان نمایانگر می‌شود اینکه در همه داستان‌ها حرکت و تغییر مشهود است ولی در سه داستان از آنها (اصحاب کهف، موسی و خضر، ذوالقرنین) خروج از مکان مطرح شده و تنها در یک داستان (صاحب دو باغ) ورود به مکان مطرح شده است. در داستان اول، اصحاب کهف چون در شهر محل سکونت‌شان قادر و توانا به پیاده کردن احکام الهی نبودند و امکان عملی کردن هدف‌هایشان ممکن نبود آن شهر و دیار را ترک گفتند و به مکان دیگری (غار = کهف) کوچ کردند. وقتی این دو مکان را با هم مقایسه کنیم بین آنها اختلاف زیادی دیده می‌شود. مکان اول که همان شهرشان بود سرشار از خوشی و رفاه است و آنان در میانه قوم خویش و در اجتماع زندگی می‌کنند ولی مکان دوم غاری تنگ و تاریک است که جدا از سختی معیشت بایستی به دور از قوم و خویش، تک و تنها روزگار بگذرانند. به نظر می‌رسد آن چیزی که باعث شد آنان از لذت‌های دنیوی و مادی رویگردان شوند و به راحتی قلب و دل خویش روی بیاورند، چیزی جز توحید ناب نبود. به دنبال این عملکرد، خداوند آنان را در خواب آرامی فرو برد تا علاوه بر شکیبایی و آرامش در آن مکان، شهرشان نیز از مظاهر شرک خالی شود. در داستان موسی و خضر نیز انتقال و جابجایی مکان ظاهر و مشهود است. افعال (لا ابرح، امضی) که بیانگر انتقال هستند، مؤید مطلب فوق می‌باشند: «لَا

أُبْرِحَ حَتَّىٰ أُبْلَغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا» (کهف/۶۰). همچنین در جای دیگر از همین داستان که آن دو (موسی و خضر) حرکت کردند تا به نزدیکی صخره رسیدند « فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا» (کهف/۶۲) موضع دیگر انتقال مکان، آنجا رخ داد که موسی و جوان به یاد آوردند ماهی را گم کرده‌اند. پس حرکت کردند تا به مکان گم شدن ماهی رسیدند « فَأَرْتَدَّ عَلَيَّ آثَارِهِمَا قَصَصًا» (کهف/۶۴) با دقت در انتقال‌های صورت گرفته فهمیده می‌شود که تغییر و جابجایی در این داستان، امری ذاتی و جوهری است و همین موضوع باعث شده حوادث داستان براساس پویایی و دینامیت پیش بروند. تکرار کلمه (فانطلقا) در هر سه حادثه (سورخ کشتی، کشتن غلام و ساخت دیوار) به خوبی نمایانگر انتقال و تحرک مورد نظر است. مطلب حائز اهمیت دیگر آن که دستیابی به مطالب جدید نیاز به تحرک و پویایی دارد یا به عبارتی یادگیری محتاج به انتقال و جابجایی است. همان‌طور که خداوند در عوض رنجوری و خستگی سفر، به موسی دانش و آگاهی داد که از آن خبر نداشت. در داستان ذوالقرنین نقل مکان از همان ابتدا نمایان می‌شود « فَأَتْبَعَ سَبَبًا * حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا * قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نَعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا * وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسْنَىٰ وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا * ثُمَّ اتَّبَعَ سَبَبًا * حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا * كَذَلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا * ثُمَّ اتَّبَعَ سَبَبًا * حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ» (کهف/۹۳-۸۵) در حادثه حرکت به سمت مغرب خوشید و بعد از آن حرکت تا رسیدن به مشرق خورشید هم، دوری و بُعد مسافت مشهود است و سرعت انتقال نیز آشکار. این حرکت‌ها و پیمودن مسیرها هم باعث گسترش نفوذ و فرمانروایی‌اش بر پهنه گسترده‌تری از زمین شد و هم فزونی پیروان و بهره‌برداری از امکانات این مکان‌ها در امور خیر را به دنبال داشت. بررسی و تحلیل سه داستان بالا که همگی خروج از مکانی به مکان دیگر در آن‌ها مطرح شده بود، نشان داد که هر سه منتهی به نتایج نیکویی شده و اشخاص داستان‌ها نیز مومن و نیکوکار بودند. ولی وقتی به داستان صاحب دو باغ در کنار این سه داستان نگاه شود در این داستان نیز تحرک هست، ولی برخلاف سه داستان بالا که خروج از مکان مطرح بود، ورود در مکان مطرح شده است « وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ» (کهف / ۳۵) این باغ نموداری از گرایش به دنیا و مادیات می‌باشد چرا که در دنباله این داستان آمده « وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ

هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيحُ وَكَانَ اللّٰهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا» (کهف/۴۵) و به خاطر همین گرایش به دنیا دچار خسارت شد؛ در حالی که در سه داستان بالا خروج از رفاه دنیوی مطرح بود که علی رغم سختی‌ها و مشقت‌های بسیار، دستاوردهای مهمی در بر داشت و آنان را به هدف‌هایشان رسانید. اما صاحب این دو باغ همه چیزش را از دست داد. بنابراین با مد نظر قرار دادن داستان‌های بالا می‌توان گفت راه موفقیت در حیات دنیوی پویایی و تحرک است و همچنین ترک گفتن و رها کردن تعلقات دنیوی که هر چند مشقت‌آور است، ولی سرانجامش نیکو و مثمرتر خواهد بود.

۲-۲- زمان داستان‌های چهار گانه

برای بررسی زمان در داستان‌های این سوره نکات قابل توجهی وجود دارد که در پیوستگی و انسجام سوره (ساختار کل) نقش مؤثری دارند. از این رو درنگ کوتاه و سریعی بر برخی از ویژگی‌های زمان در این سوره سودمند است:

«وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْا اِلَّا اِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ اَمْرِ رَبِّهِ اَفَتَتَّخِذُوْنَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ اَوْلِيَآءَ مِنْ دُوْنِيْ وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بٰسٌ لِّلظٰلِمِيْنَ بَدَلًا*** مَا اَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ لَا خَلَقَ اَنْفُسِهِمْ وَ مَا كُنْتَ تُتَّخَذُ الْمُضْلِمِيْنَ عَضُدًا*** وَ يَوْمَ يَقُوْلُ نَادُوْا شُرَكَآئِيْ الَّذِيْنَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوْا لَهُمْ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا» (کهف/۵۲-۵۰) در آیات بالا به نیکی قابل مشاهده است که حیات دنیوی مد نظر بوده است. از سرآغاز پیدایش دنیا سخن رانده شده و بعد یکسره به پایان و فرجام دنیا یعنی روز قیامت رسیده است و میانه آغاز و فرجام را عامدانه حذف کرده است. البته این قضیه به همین جا ختم نشده بلکه این حذف عامدانه را در تشبیه حیات دنیوی به زراعت نیز انجام داده است، آنجا که فرموده «وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَّثَلَ الْحَيٰةِ الدُّنْيَا كَمَاۤ اَنْزَلْنٰهُ مِنَ السَّمَآءِ فَاخْتَلَطَ بِهٖ نَبَاتُ الْاَرْضِ فَاَصْبَحَ هَشِيْمًا تَذْرُوْهُ الرِّيحُ وَ كَانَ اللّٰهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا» (کهف/۴۵) در این آیه سرآغاز که همان انزال آب از آسمان است را بیان کرده بعد به نهایت یعنی خشک شدن اشاره شده است و میانه این دو که دوره سرسبزی و طراوت بوده حذف شده است. این در حالی است که در موضع دیگری از قرآن که همین تشبیه را آورده تاکید و توجه را بر روی دوره سرسبزی متمرکز کرده آنجا که فرمود «اِنَّمَا مَثَلُ الْحَيٰةِ الدُّنْيَا كَمَاۤ اَنْزَلْنٰهُ مِنَ السَّمَآءِ فَاخْتَلَطَ بِهٖ نَبَاتُ الْاَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَ الْاَنْعَامُ حَتّٰى اِذَا اُخْذَتِ الْاَرْضُ زُخْرُفَهَا وَ اَزْيْنَتْ وَ ظَنَّ اَهْلُهَا اَنْهُمْ قَادِرُوْنَ عَلَيْهَا اَتٰهَاۤ اَمْرًا لَّيْلًا اَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنٰهَا حَصِيْدًا كَاَنْ لَّمْ تَغْنَ بِالْاَمْسِ كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيٰتِ لِقَوْمٍ يَّتَفَكَّرُوْنَ» (یونس/۲۴) این حذف عامدانه می‌تواند بدلیل

فروکاستن و بی‌ارزش جلوه دادن زینت‌ها و زیورهای دنیوی باشد زیرا یکی از محورهای اساسی در سوره کهف، زینت دنیا است آنجا که در تقابل با آن نعمت بهشت به صحنه آورده شده است «يُحَلُّونَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ يَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَ إِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأُرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ» (کهف/۳۱) با توجه به آیه بالا چون نعمت حقیقی و بالارزش از نظر قرآن نعمتی پایدار و مانا است، بنابراین نعمت حیات دنیوی که زمانمند بوده را نادیده و بی‌ارزش به حساب آورده است. اما در داستان‌های چهارگانه نیز جدال و بحث زمانی مطرح است. در داستان اول (جوانان کهف) زمان گذشته و آینده غائب است و بحث اساسی مدت زمان خوابشان است؛ به عبارت دیگر داستان اول ارزش خبری‌اش در مدت زمان خواب نهفته است که سه قرن طول کشید. پس معجزه در سالم بودن آنان در مدت خواب طولانی‌شان پنهان است و در غیر این صورت شگفتی کار نمایان نمی‌شد. در داستان دوم جدال با زمان متفاوت است آنجا که باغدار ثروتمند برای لحظه‌ای تصور کرد نعمتی که در اختیارش هست جاودانی است و گذر زمان به آن آسیبی نخواهد زد «وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا» (کهف/۳۵) و چون تقدیر و اندازه‌گیری دقیقی از آینده نداشت ادعا کرد که قیامت برپا نخواهد شد و با توجه به داده‌های حاضر اقدام به قیاس آینده با حاضر کرد «وَ مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَ لَئِنْ رُودْتُ إِلَى رَبِّي لَأُجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا» (کهف/۳۶) دلیلی که او را بر مقایسه آینده و آخرت با حاضر کرد اقبال و روی آوردن دنیا به او با انواع زینت‌هایش بود. اما در یک درس عملی مبحث منکر شده نخستین را - «قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا» (کهف/۳۵) - تجربه کرد و سپس مبحث مورد تردید دوم برای وی اثبات می‌شود. در داستان سوم (موسی و خضر) نیز زمان محوریت دارد؛ چرا که در قضایای سه‌گانه‌ی که رخ داد موسی بخاطر ناآگاهی از زمان آینده ناشکیب شد در حالی که برای خضر مکشوف بود و اگر این کشف برای موسی محقق می‌شد در هر کدام از آن حوادث اقدام به احتجاج نمی‌کرد بنابراین علت موجه برای این شگفتی در قصه نیز زمان مستقبل می‌باشد. در داستان چهارم (یاجوج و ماجوج) نیز شگفتی و معجزه در ساختن سدّ نبود زیرا ساخت چنین سدّی قابل تکرار بود اما شگفتی در طول اقامت آنان داخل سدّ و تاخیر آنان تا موعد زمانی مشخص بود. بنابراین در هر چهار داستان زمان محوریت دارد و در مورد چرایی مرکزیت زمان می‌توان گفت چون در داستان اول (کهف) که داستان محوری بود زمان مرکزیت داشت در سه داستان دیگر نیز از باب مشاکلت، زمان محوریت پیدا کرده است.

۳- شخصیت‌پردازی

شخصیت‌ها، بار اصلی داستان‌ها را به دوش می‌کشند و با واکنش‌ها، دیالوگ‌ها و تک‌گویی‌های آن-هاست که هم خودشان شناخته می‌شوند و هم روایت به پیش می‌رود. از این روست که شخصیت‌ها را باید پایه‌هایی دانست که ساختمان یک اثر، بر روی آنها ساخته می‌شود. هر گونه همانندی و شباهتی مابین شخصیت‌های یک اثر با آثار دیگر، می‌تواند نقاطِ اتصالی مابین ساختار آثار گوناگون به شمار آید و لذا ارتباط‌هایی را میان آثار گوناگون برقرار سازد. در سوره کهف هنگام بررسی شخصیت‌های موجود در داستان‌های چهارگانه دو نکته جلب توجه می‌کند: یکی اینکه شخصیت‌های مذکور تنها مذکر هستند نه مونث، مگر لفظ (امّ = مادر) که بطور ضمنی هنگام سخن از والدین به آن اشاره شده است: «وَ أَمَّا الْعُلَمَاءُ فَكَانَ أَبُوهُمُ الْمُؤْمِنِينَ» (کهف/۸۰) هر چند که در اینجا نیز با صیغه تغلیب (ابو) به والدین اشاره کرده است. نکته دوم حضور گسترده اولاد، جوانان، غلام (پسر بچه)، در داستان‌های سوره است. مانند: فتیه الکهف (جوانان کهف)، فتی موسی (جوان موسی)، غلام مقتول (پسر بچه کشته شده)، غلامین یتیمین (دو پسر بچه یتیم) البته به موارد مذکور می‌توان موارد دیگری را نیز ملحق کرد مانند «إِنَّ تَرْنَ أَنَا أَقَلُّ مِنْكَ مَالًا وَ وَالدَّاءِ» (کهف/۳۹) «الْمَالُ وَ الْبُتُونُ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (کهف/۴۶) همانا خواننده وقتی تاکید و تمرکز بر گروه اولاد را در سوره کهف می‌بیند از دلیل آن خواهد پرسید. قبل از جواب دادن به این سوال درنگی بر هدف سوره کهف و ساختاری که بر آن متمرکز شده می‌کنیم. هدف اصلی و اساسی سوره بیان نگاه داشت و صیانت الهی از اولیاء صالح‌اش در برابر فتنه‌های گوناگون است، از جمله فتنه اولاد: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ» (انفال/۲۸). دیگر آن که حالات متفاوتی از صلاح و فساد بین فرزندان و والدینشان را مطرح کرده مانند فرزندان صالح - والدین فاسد (جوانان کهف)؛ والدین صالح - فرزندان ناصالح (بچه مقتول)؛ فرزندان صالح - والدین صالح (دو بچه یتیم). در مورد علت و دلیل حضور گسترده جوانان و اولاد در سوره می‌توان به دو مطلب اشاره کرد: یکی از باب تناسب و انسجام با داستان جوانان کهف که شخصیت‌های مرکزی در سوره هستند در دیگر داستان‌ها نیز جوانان حضور گسترده یافته‌اند. همچنین منطقی است که وقتی در داستان اول یکی از اشکال صلاح و فساد فرزندان و والدین مطرح می‌شود بقیه اشکال را نیز مطرح نماید. اما دلیل دوم مرتبط با نخ دلالتی است که سوره کهف را با سوره مریم پیوند می‌دهد. بدین صورت که چون سوره کهف سخن از فتنه ذریه و وجوه گوناگونش را مطرح کرد، زمینه برای سخن از

نوعی از ذریه که مغایر با آنها بود فراهم شد و آن ولادت عیسی بود که ولادتش برای بنی اسرائیل فتنه بود. در مورد سبب و علت تمرکز سوره بر شخصیت‌های مذکر بدون مونث نیز آن چه به نظر می‌آید این که فتنه‌های چهارگانه که سوره آنها را مطرح کرده عموماً و بیشتر از جانب مردان بودند تا زنان. دیگر آن که برای زنان وظیفه فعال و کارسازی که شایسته ذکر باشد نبود همچنین زینت حیاط دنیا با مال و فرزندان مرتبط هست؛ همان‌طور که سوره کهف بر آن تاکید کرده است.

۴- شباهت‌های دیگر

شناخت عمیق عمل داستانی یا شخصیت‌های داستانی منوط به محتوا، اندیشه، فکر حاکم و مُسلط بر داستان است. محتوای هر اثر خط یا رشته‌ای است که در خلال اثر کشیده می‌شود و وضعیت‌ها و موقیعت‌های داستانی را به هم پیوند می‌دهد. این پیوند را نه تنها در درون یک اثر می‌توان مشاهده کرد بلکه شباهت و یکسانی محتوای یک اثر، می‌تواند پل ارتباطی آن اثر با اثر دیگر نیز به حساب آید. در این بخش به دو مولفه اشتراک محتوایی و استیفای معنایی که ارتباط مستحکمی بین چهار داستان ایجاد کرده، اشاره می‌شود:

۴-۱- اشتراک محتوایی

در زیر سعی شده جنبه‌های اشتراک و نقاط اتصال محتوایی چهار داستان به تصویر کشیده شود:

۴-۱-۱- رکود و انتشار

در هر چهار داستان فرآیند رکود و انتشار (سکون و شناور) وجود دارد در داستان اول جوانان کهف قبل از ورود به غار منتشر و متحرک بودند، ولی با به خواب رفتن ساکن شدند. در داستان دوم درختان سرسبز منتشر و متحرک بودند، ولی سرانجام به خاکستر و خاشاک تبدیل شدند. در داستان سوم گنج منتشر بود، با دفن و اختفاء در زیر دیوار ساکن و جامد شد. در داستان چهارم نیز یاجوج و ماجوج در زمین منتشر و پراکنده بودند، ولی با ساخت سد جامد و ساکن شدند.

۴-۱-۲- پوشش و حفاظ

در داستان‌های چهارگانه سخن از یک نوع پوشش و حفاظ برای محافظت از چیزی باارزش به میان آمده است. در داستان اول غار به عنوان پوششی برای نگه داشت اصحاب کهف به کار رفته است.

در داستان دوم درختان نخل برافراشته مانند پوششی برای نگهداری باغ عمل کرده‌اند. در داستان سوم نیز دیوار مانند پوشش و سرپناهی برای حفظ گنج مطرح شده است. در داستان چهارم سدّ پوششی برای پاسبانی از مردم مظلومی که از ذوالقرنین درخواست کردند، به کار رفت. پس هر چهار داستان در چنین مفهومی با هم پیوند و اتصال دارند.

۴-۱-۳- سفر و حرکت

در داستان‌های چهارگانه سفر و حرکت مطرح شده، متّهی در سه داستان از این مجموعه چهارگانه، سفر برای هدفی والا صورت گرفته است، بدین شکل که جوانان کُهِف برای حفظ دین و عقیده‌شان، موسی برای فراگیری علم و آگاهی و ذوالقرنین نیز برای جهاد در راه خدا مسافرت کردند. اما صاحب دو باغ برای فخرفروشی و مال اندوزی و تکبر به سوی باغش حرکت می‌کرد. سه گروه بالا به اهداف خود رسیدند ولی صاحب دو باغ هر چه داشت از دست داد. البته این به معنای آن نیست که حرکت در جهت مال اندوزی و ثروت زیان‌بار باشد بلکه مال‌اندوزی و ثروتی که در جهت فخرفروشی و تکبر باشد و نقش معنویت و اخلاق در آن کم‌رنگ باشد زیان‌بار خواهد بود.

۴-۱-۴- حرکت و تلاش

در داستان‌های چهارگانه حرکت مستمر و تلاش مداوم مشاهده می‌شود. در داستان اول اصحاب کُهِف برای پاس‌داشت دینشان کوچ کردند و شهر و دیارشان را رها کردند. در داستان دوم مومن فقیر بر صاحب دو باغ وارد شد و او را امر به معروف و نهی از منکر کرد. در داستان سوم موسی برای کسب علم و دانش سفری را طی کرد. در داستان چهارم ذوالقرنین برای گسترش عدالت و جهاد در راه خدا مسافت بین شرق و غرب عالم را طی کرد؛ بنابراین سفر به ترتیب داستان‌ها این‌گونه می‌باشد:

دین ← نهی از منکر ← علم آموزی ← عدالت و جهاد

۴-۱-۵- امر خارق العاده

در هر یک از داستان‌های چهارگانه فعلی رخ می‌داد که قدرت و حکمت الهی را در مخالفت با قوانین حیات و سنن هستی نمودار می‌کرد؛ امور خارق‌العاده و معجزاتی که افراد بشری قادر به درک علل و اسرار آنها نبودند. در داستان کُهِف، جوانان پناهنده به غار ۳۰۹ سال به خواب رفتند، سپس بیدار شدند. در داستان دوم باغ سرسبز و سرشار از میوه، ناگهان به تلی از خاک تبدیل شد. در داستان

سوم سه حادثه (سورخ کشتی - کشتن بچه - ساخت دیوار) رخ داد که خارج از درک افراد بود، حتی برای موسی که پیامبر الهی بود. در داستان چهارم؛ ذوالقرنین هم به مغرب خورشید رسید و هم مشرق آن. این امور خارق العاده علاوه بر اینکه داستان‌های چهارگانه را در اشمال بر امری فرابشری با هم پیوند می‌دهند، این نکته را نیز گوشزد می‌کنند که شایسته نیست افراد به اموری بپردازند که علم و آگاهی‌شان توانایی احاطه بر آنها را ندارد بنابراین مراء و جدال در این موارد هیچ فایده‌ای ندارد. البته خداوند در همین سوره بیان فرموده که این امور اگر چه برای افراد بشر شگفت‌آور هستند ولی در برابر قدرت الهی امر شگفت‌آوری نیستند. بنابراین داستان‌های چهارگانه وجوب ایمان به غیب را مورد تاکید قرار می‌دهند و اینکه انسان در هر مرتبه‌ای که باشد ادراک و احساسش از درک کنه و حقیقت اشیاء ناتوان است و آنچه می‌داند در برابر اسرار بی‌شمار نهفته در هستی قطره‌ای بیش نیست و اینکه ورای امور ظاهری محسوس؛ اشیائی است که ما دانسته نمی‌شوند و احساس و ادراک ما از شناخت آنها ناتوان است. به همین خاطر ایمان به خدا، اخلاص در گفتار و کردار طریقی است که انسان را به موفقیت در دنیا و آخرت می‌رساند.

۴-۱-۶- احساس مسئولیت

در قصص سوره کهف احساس مسئولیت در افراد موج می‌زند. اصحاب کهف مسئولیت خود را در بیان حق نشان دادند؛ مؤمن قصه صاحب دو باغ با نصیحت و خیرخواهی به دوست یا همسایه خود؛ حضرت موسی و عبد صالح با تعلیم و تعلم و خدمت به بی‌پناهان؛ و ذوالقرنین با اجرای عدالت و مبارزه با محرومیت؛ به عبارتی دیگر هر کس که ایمان دارد باید آن را با توجه به توان و جایگاه خود در عمل پیاده کند (مهدوی‌کنی، ۱۳۹۲: ۹۴).

۴-۱-۷- تواضع و عدم کبر

در هر داستانی در کنار ویژگی‌های ایمانی به صفت تواضع و عدم حس برتری نسبت به دیگران، توجه خاصی شده است؛ شاید بدان دلیل که منشأ بسیاری از بی‌تفاوتی‌ها و بی‌مسئولیتی‌ها کبر است. در داستان اصحاب کهف، تواضع در انتخاب غار به عنوان پناهگاه و همراه کردن چوپان دریافت می‌شود؛ در داستان صاحب دو باغ تکبر مورد مذمت قرار می‌گیرد؛ در داستان سوم تواضع در برخورد قهرمانان داستان با یکدیگر آشکار است و در آخرین داستان، تواضع در ارتباط مستقیم ذوالقرنین با مردم و درخواست یاری از آنها انعکاس یافته است (همان: ۹۵).

۴-۱-۸- موفقیت صالحان

در هر قصه نشان داده شده کسانی موفق می‌شوند که اهداف آنها بر پایه اعتقاد به خداوند و نیت خالصانه باشد، اصحاب کهف به دلیل قیام برای خدا نجات پیدا کردند؛ هدف حضرت موسی از علم رشد و تعالی بود که عبد صالح (ع) را پیدا کر؛ ذوالقرنین با نیت خیرخواهانه خود توانست مشکلات مردم مناطق مختلف را حل کند و سدی آهنین بسازد و به عکس، سرمایه فرد کافر که جز به تکبر و غفلت او نیفزود، نابود گردید.

۴-۱-۹- یقین و اطمینان مومن به فعلش

با تأمل در هر قصه از قصص سوره کهف می‌توان دریافت تردید و شبهه، در عملی که با اعتقاد عمیق شکل گرفته باشد، به وجود نمی‌آید. اصحاب کهف نه تنها در قیام خود تردید نکردند بلکه حاضر شدند برای آن هجرت کنند؛ فرد مؤمن داستان صاحب دو باغ، افزون بر آن که از مشاهده سرمایه دوست خود و سخنان او تأثیر نپذیرفت، به محاوره و نصیحت او پرداخت؛ موسی (ع) قبل از پیدا کردن خضر و بعد از آن از تلاش خود برای کسب علم دست برداشت و ذوالقرنین بدون هیچ خستگی بر کار خود مداومت ورزید.

۴-۱-۱۰- اشتغال بر فعل منکر

از دیگر موارد مشترکی که در هر چهار داستان وجود دارد امر منکری است که به اشکال مختلف و به صورت متغیر در داستان‌های چهارگانه منعکس شده است. در داستان اول امر منکر شرک است که از بزرگترین منکرات می‌باشد. در داستان دوم منکر تردید در روز قیامت می‌باشد. در داستان سوم منکر کشتن بچه بی‌گناه توسط خضر است که خشم و عصبانیت موسی را در پی داشت و فرمود «لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا» (کهف/۷۴). در داستان چهارم منکر تسلط یاجوج و ماجوج بر افرادی است که چاره‌ای برای راندن آنان نداشتند.

۴-۱-۱۱- توکل

یکی دیگر از مفاهیمی که در هر چهار داستان سوره کهف هست وجود رحمت و توکل است (فتاحی‌زاده، ۱۳۹۵ : ۱۱۵). لکن این رحمت به شکل حمایت و حفاظت بر مومنان و مستضعفان نمودار شده است. در داستان اول جوانان کهف بعد از رفتن به غار از خداوند تقاضای حفاظت کردند؛

یعنی فرار از شهر را به تنهایی عامل حفاظت ندانستند، بلکه علاوه بر اسباب، از خداوند نیز تقاضا کردند آنان را در دینشان و در این مکان تنگ و پراضطراب حفظ کند. آنجا که فرمودند: «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ» (کهف/۸). در داستان دوم وقتی صاحب دو باغ بر مومن فقیر فخرفروشی کرد به اینکه مال و فرزند دارد مومن فقیر تقاضای رحمت کرد، آنجا که گفت «فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ» (کهف/۴۰) در داستان سوم خداوند هنگام معرفی اوصاف خضر می‌فرماید او از بندگانی است که از جانب خودمان به وی رحمت عطا کردیم «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» (کهف/۸۰). در داستان چهارم ذوالقرنین بعد از فراغت از ساخت سد آن را رحمت خداوند دانست و بیان داشت «قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا» (کهف/۹۴). بنابراین می‌توان گفت اشتغال هر چهار داستان بر رحمت به عنوان نقطه وصل مفهومی برای ربط داستان‌ها می‌باشد و با توجه به ترتیب داستان‌ها می‌توان بیان داشت که مومنان چه در حالت تنگدستی و فقر باشند مانند داستان اول و دوم و چه در اوج توانایی و قدرت باشند مانند ذوالقرنین، کارهایشان را و موفقیت‌هایشان ناشی از رحمت الهی می‌دانند.

۴-۲- استیفای معنا

استیفای معنا عبارت است از پرداختن به همه جوانب یک معنا و بیان آن به صورت کامل (احمد بدوی، ۱۹۹۶: ۳۸۵؛ حاج ابراهیمی، ۱۳۷۶: ۱۳۴). این ویژگی که به نوعی باعث زیبایی معنوی در گفتار می‌شود، در سرتاسر سوره کهف و از جمله در داستان‌های چهارگانه مشهود است. بدین روش وقتی از یک چیز نام برده شده، تمام جوانب و حالات آن را ذکر می‌کند و خواننده وقتی با یک مورد روبرو می‌شود، اشتیاق پیدا می‌کند تا سایر جوانب را نیز پیدا کند. این شیوه به نوعی باعث می‌شود گستره‌ای از جملات به صورت یک کل واحد به هم گره بخورند که هم قوت و استحکام متن را بدنبال دارد و هم سبب انسجام متن می‌شود.

۴-۲-۱- استیفای مال و دارایی

در هر چهار داستان این سوره سخن و کلامی از مال به میان آمده است. در داستان اول آمده «فَابْتَغُوا أَحَدَكُمْ بَوَارِقِكُمْ هَذِهِ إِلَيَّ الْمَدِينَةَ فَلْيَنْظُرُوا أَيُّهَا أَزْكَىٰ طَعَامًا» (کهف/۱۹) در داستان دوم نیز

موضوع مال حضور پررنگی دارد آنجا که آمده «فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَ أَعْزُ نَفْرًا» (کهف/۳۴) «إِنَّ تَرَنِّ أَنَا أَقَلُّ مِنْكَ مَالًا وَ وَكَلْدًا» (کهف/۳۹) این دو آیه بر رویگردانی از مال و فرزند تاکید کرده‌اند. در داستان سوم در دو جا حکایت مال مطرح شده: یکی سخن موسی که بخاطر ساخت دیوار به خضر اعتراض کرد و گفت «لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا» (کهف/۷۷) و دیگری گنج دو پسر بیچه یتیم که بحث مالی در آن مطرح است. در داستان ذوالقرنین ذکر مال آنجا آمده که قوم بین دو سد از ذوالقرنین تقاضا کردند برای وی در قبال ساختن سد، دستمزدی قرار بدهند «فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ لَنَا سَدًّا» (کهف/۹۴) مطلب قابل ملاحظه دیگر آنکه در داستان سوم و چهارم خضر و ذوالقرنین در قبال کاری که انجام دادند مزدی نگرفتند و این شاید بیانگر آن باشد که مومنان در قبال کارهایشان چشم‌داشت به آخرت دارند و در زندگی دنیوی زاهدانه زندگی می‌کنند و امور عام المنفعه را دستور کار قرار می‌دهند.

۴-۲-۲- استیفای علم

در این سوره انواع منشأ و مصدری که افراد می‌توانند از طریق آن کسب علم و آگاهی کنند را بیان کرده (الف) علم لدنی، «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» (کهف/۶۵) در این آیه از علم لدنی سخن به میان آمده که ویژه اولیاء الهی است، که خداوند از علم خودش به آنان عنایت کرده است. ب) علم اکتسابی (تجربی) یا علم موروثی «مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَ لَا لِآبَائِهِمْ» (کهف/۵) در این آیه هم به علم اکتسابی اشاره کرده که افراد به واسطه تجربه و خبرگی به آن دست می‌یابند و هم به علم موروثی که از طریق گذشتگان به شخص منتقل می‌شود. همچنین انواع فراگیران و سطح دانش آنان را نیز بیان کرده مانند عالم به هر سه علم لدنی، موروثی، و شخصی (عبد صالح) عالم به علم شخصی و موروثی که دنبال علم دیگری است (موسی) عالم به علم شخصی که در پی دو علم دیگر است (فتی موسی).

۴-۲-۳- استیفای شرک

در سوره مهمترین اصناف شرک به خداوند در سیاق‌های متعددش را استیفاء کرده است، که می‌توان آنها را به نحو زیر دسته‌بندی کرد: الف) شرک ویژه اهل کتاب، «وَ يُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَكَلْدًا» (کهف/۴) این شرک مختص اهل کتاب است. ب) نوع دوم شرک صنم و بت‌هایی است که به عنوان

آلهه نصب شده‌اند و در گفتار خداوند است «هُؤلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً» (کهف/۱۵) این نوع شرک اختصاص به جوامع وثنی مثل کفار قریش دارد (ج) نوع سوم شرک ولایت با خداوند است یا اعتقاد به اینکه خداوند را اولیاء است که برای آنان آزادی تصرف در تقدیر خداوند است؛ همانطور که آمده «أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ» (کهف/۱۰۲) نظاره کننده در اصناف سه گانه می‌یابد که ادعاه فرزند و وثنیت، واقعیت زمان رسالت را متجسم می‌کنند اما شرک ولایت شاید عرب‌ها در آن زمان آنرا نشناخته‌اند و برای روشن شدن این جانب قرآن شخصیت عبد صالح را برای ما به عنوان نمونه آورده که خداوند از حکمت غیب به او عطا کرده و علم غیب در نزد او کرامتی از خداوند در حالت مخصوص بود و ولایت نیست. به همین خاطر در قرآن بیش از ۲۰ جا آمده که «مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا» (کهف/۲۶)

نتیجه

- ۱- در سوره کهف و همچنین در داستان‌های چهارگانه تعدادی نقاط اتصال و اشتراک محتوایی و داستانی وجود دارد که گستره‌ای از جملات را به صورت یک واحد کل به هم گره می‌زنند و این باعث شده با وجود اشتغال سوره بر چهار داستان متفاوت، خواننده وقتی از ابتدا تا انتهای سوره را قرائت می‌کند، هیچ‌گونه انفصال و گسستی بین آیات مشاهده نمی‌کند.
- ۲- مکان‌ها طبق یک روند صعودی مطرح شده‌اند و از مکانی محدود و کوچک به مکانی وسیع و فراخ رسیده‌اند. این تصاعد و تطوّر در مکان حکایت‌گر آن است که ترتیب بین چهار داستان بی‌هدف نبوده است. بلکه این مکان‌ها شبیه حلقه‌های پیچ در پیچ بوده‌اند که با مکان تنگ و محدود شروع و به ترتیب رو به گسترش داشته‌اند. همچنین حرکت در مکان مشهود است؛ منتهی در سه مورد خروج از مکان و در یکی ورود به مکان مطرح است؛ بدین شکل که اگر این ورود و خروج را با توجه به محور سوره به معنای ورود و خروج از زینت‌های دنیایی بدانیم، سه‌تایی که خروج از مکان و خروج از زیور دنیایی در آنها رخ داد، به موفقیت رسیدند؛ ولی آن یکی که ورود به مکان و ورود به تعلقات دنیوی در آن مطرح بود، همه چیزش را از دست داد.
- ۳- اشخاص داستان همگی مذکر و تقابل بین اشخاص مومن و ظالم در هر چهار داستان وجود داشت که در همگی اشخاص مومن به پیروزی رسیدند.

۴- جوانان در داستان‌های چهارگانه حضور پررنگ داشتند. در مورد علت و دلیل آن می‌توان به تناسب و انسجام سایر داستان‌ها با داستان جوانان کهف که شخصیت‌های مرکزی در سوره بودند، اشاره کرد.

۵- در این داستان‌ها، به علت عدم مشاهده کنشی فعال و کارساز، از زنان یاد نشده است.

۶- بیش از ده مؤلفه اشتراک محتوایی در داستان‌های چهارگانه وجود دارد که آنها را در پیوند با همدیگر و مانند بافت واحد قرار می‌دهد. از جمله آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: الف) احتمال قصص چهارگانه بر امری منکر، ب) رکود و انتشار، ج) فتنه، د) پوشش و حفاظ.

منابع

۱. احمد بدوی، احمد، (۱۹۹۶ق)، *اسس النقد الأدبی عند العرب*، قاهره: دار نهضة مصر للطباعة و النشر.
۲. پاشائی، مازیار، (۱۳۹۵ش)، *بررسی تطبیقی دو داستان خضر و ذوالقرنین*، دانشگاه کردستان.
۳. پورکریمی، مجتبی، (۱۳۹۲ش)، *اصول و روش‌های تربیت اسلامی با تاکید بر سوره کهف*، مجله سراج منیر، سال سوم، شماره ۱۱.
۴. جرجانی، میرسید شریف، (۱۳۷۷ش)، *تعریفات، فرهنگ اصطلاحات معارف اسلامی*، ترجمه: حسن سیدعرب، سیما نوربخش، تهران: فرزانه روز.
۵. حاج ابراهیمی، محم کاظم، (۱۳۷۶ش)، *النقد الادبی*، چاپ اول، اصفهان: انتشارات دانشگاه اصفهان.
۶. حاج بابایی، محمدرضا، (۱۳۹۳ش)، *عناصر روایی داستان اصحاب کهف*، پژوهشنامه معارف قرآنی، سال پنجم، شماره ۱۹.
۷. حاج حبیب‌زاده، محمّد صادق، (۱۳۹۶ش)، *بررسی ساختار عنصر زمان در داستان‌های کهف بر اساس نظریه ژرار ژنت*، دانشگاه لرستان.
۸. حری، ابوالفضل، (۱۳۸۷ش)، *رویکرد احسن القصص روایت شناختی به قصص قرآنی*، فصلنامه نقد ادبی، ش ۲.
۹. ذاکری، مرضیه، (۱۳۹۵ش)، *رویکرد ساختارشناسانه به سوره کهف*، فصلنامه مطالعات تفسیری، سال هفتم، شماره ۲۵.

۱۰. رضایی، زهرا، (۱۳۹۳ش)، *بررسی جایگاه تاریخ و قصص در قرآن*، پژوهش نامه معارف قرآنی، شماره ۱۸، ص ۱۲۵.
۱۱. غلامرضا، علی‌اصغر، *بررسی ساخت روایت تصویری قصه‌های قرآن مجید با تأکید بر قصه سوره کهف*، دانشگاه هنر تهران.
۱۲. فتاحی‌زاده، فتیحه، مرضیه ذاکری، (۱۳۹۵ش)؛ *رویکرد ساختارشناسانه به سوره کهف*، فصلنامه مطالعات تفسیری، سال هفتم، شماره ۲۵، ص ۱۱۵.
۱۳. فخررازی، محمد بن عمر، (۱۴۲۰ق)، *مفاتیح الغیب*، چاپ سوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۴. فراستخواه، مقصود، (۱۳۷۶ش)، *زبان قرآن*، چاپ اول، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۵. مسبوق، مهدی، (۱۳۹۵ش)، *تاثیر داستان‌های قرآن بر سلامت روان (مطالعه موردی داستانهای سوره کهف)*، فصلنامه تحقیقات علوم قرآن و حدیث، سال سیزدهم، شماره ۲.
۱۶. ملبویی، محمدتقی، (۱۳۷۶ش)، *تحلیلی نواز قصص قرآن*، تهران: امیرکبیر.
۱۷. مهدوی‌کنی، صدیقه، (۱۳۹۲ش)، *هنر و تربیت در شخصیت پردازی قصص سوره کهف*، فصلنامه مطالعات قرآنی، سال چهارم، شماره ۱۴، ص ۹۴.
۱۸. میرصادقی، جمال، (۱۳۸۲ش)، *ادبیات داستانی*، تهران: سخن.
۱۹. نظری، علی، (۱۳۸۶ش)، *تحلیل عناصر داستان موسی و عبد در سوره کهف*، مجله مشکوه، شماره ۹۵.
۲۰. نورمند، احمد، (۱۳۸۹ش)، *براعت استدلال و بسامد آن در بعضی از منظومه‌ها، با تحلیل کاربرد آن در داستان رستم و اسفندیار شاهنامه*، ماهنامه کتاب ماه ادبیات، سال چهارم، ش ۳۷، صص ۵۲-۴۱.